

برنامه اعیان

برای جشنهای کودکان

تنظیم و نگارش : فروغ ارباب

اعضای محترم لجنه های تربیت امری

ومریبان گرامی

این جزوه حاوی برنامه هایی برای جشن و کنفرانسهای
اطفال درس اخلاق در روزهای اعیاد بهائی میباشد که
آن نفوس محترم میتوانند بمنظور تفهیم اهمیت ایام تعطیل
بهائی مخصوصاً ایام جشن و اعیاد بنا بر اقتضای جلسه
و معلومات نونهالان شرکت کننده در جشن آن را بتوسط خود
کودکان بمورد اجرا گذارند و همچنین میتوانند در جشنهایی
که اطفال سنین پائین شرکت نموده اند برنامه را مختصر
کرده و شرح حال و تاریخچه هارا شفاها مطابق درك کودکان
بیان نمایند و از اشعار کودکانه که دارای آهنگ میباشد و
نونهالان عزیز آنها را آموخته اند بجای اشعاریکه در این جزوه
آمده استفاده کنند . امید است سعی شود که در هر جلسه
و مناجات افتتاح و اختتام ویکی و قسمت از بیانات مبارکه
و شرح و تاریخچه آن روز و سرود و بازی اجرا گردد و قسمتی
را هم به تنفس و پذیرائی اختصاص دهند .

از طرف لجنه ملی تربیت امری

بتاریخ شهرالشرف ۱۳۰ بدیع مطابق دیماه

مطلب اول

روزاول محرم تولد حضرت رب اعلى روح ماسوا فدا

۱- مناجات

مناجات حضرت بهاء الله جل زكوه الاعلى

الهامعبودا

این نهالی است توغرس نمودی از اقطار سحاب رحمت
آبش ده تویی آن کریبی که عصیان عالم ترا از کرم منع ننمود
وازیبد ایع فضلت بازنداشت تویی که جودت وجود را موجود
فرمود و به افق اعلى راه نمود . عبادت را از صراط مستقیمت
منع مفرما تویی قادر و توانا

(از ادعیه محبوب)

صفحه ۳۶۸

مناجات حضرت عبدالبهاء روحی لا حیاة الا الفدا

هو اللّٰه

پروردگارا این اطفال را نهالهای بیهمال کن و در
حدیقه میثاق نشو و نما بخش و به فیض سحاب ملکوت ابهیی
طراوت ده مهرباناً طفل صغیرم بدخول در ملکوت کبیر فرما
در زمین آسمانی فرمانا سوتیم لاهوتی فرما ظلمانیم نورانی
کن جسمانیم روحانی نما و مظهر فیوضات نامتناهی فرما

(٦)

توئی مقتدر و مهربان (٥)
ع ٤

(از انکار لمقربین جلد دوم)

صفحه ١٥٩

٢- قسمت هائی از بیانات مبارکه

حضرت بهاء الله جل زکرة الاعلى میفرمایند :
ای دانایان ام از بیگانگی چشم بردارید و به نیگانگی ناظر
باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم
است تمسک جوئید . . .

(از کلمات فردوسیة)

حضرت بهاء الله جل زکرة الاعلى میفرمایند :
ای اهل عالم همه باریک دارید و برگ یک شاخسار
بکمال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمائید قسم
بآفتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد . . .

(کتاب اشراقات صفحه ١٣٤)

حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فدا میفرمایند :
ای احبای الهی بدانید که سعادت عالم انسانی
در وحدت و بیگانگی نوع بشر است و ترقیات جسمانی و روحانی
هر دو مشروط و منوط به الفت و محبت عمومی بین افراد
انسانی . . .

(مکاتیب اول صفحه ٣١١)

حضرت عبدالبها^۱ روح ماسواه فدا^۱ میفرمایند :

دین حصن حصین است وعالم انسانی اگرتمسك به
دین نباشد هج و مرج گردد وبگلی انتظام امورمختل شود .
(مکاتیب سوم صفحه ۳۳۳)

۳- تاریخ حیات حضرت ربّ اعلی روح ماسواه فدا^۱

قبل از اظهار امر

حضرت باب نام مبارکشان سید علی محمد است وبه
القاب حضرت باب حضرت نقطه اولی وحضرت اعلی نامیده
میشوند . ایشان در سال ۱۲۳۵ هجری قمری در روز اول
محرم در شهر شیراز متولد شدند خاندان آن حضرت از اولاد
حضرت رسول اکرم صل الله علیه واله وسلم بودند وهمگسی
به نجابت ودرستی شهرت داشتند .

نام پدرشان سید محمد رضا و نام مادرشان فاطمه بیگم
میباشد . حضرت باب هنوز طفل بودند که پدرشان وفات
کرد و در امان پرمهر و محبت مادر بسرپرستی داعی بزرگوارشان
که حضرت خال نامیده میشوند نشوونمایافتند . مادر مهربان
از همان اوان کودکی در یافت که ایشان از اطفال دیگر
ممتازند . چهره زیبا آهنگ دلنشین و رفتار دلپسند ایشان
در قلب و دل مادر اشرافوق العاده میگذاشت و از مشاهده آن
همه خوبی شاد و سرور میشد .

روزی حضرت خال ایشان را برای درس خواندن نزد
 آن
 شیخ عابد بردند شیخ عابد مرد پرهیزکار محترمی بود و از پیرو
 شیخ احمد وسید کاظم رشتی بشمار میرفت او مکتب خانه ای
 داشت و به کودکان درس قرآن میداد حضرت باب گرچه
 احتیاطی به رفتن مکتب نداشتند ولی برای اطاعت ازدائی
 بزرگوار به مکتب خانه رفتند ولی بعد از چند روز شیخ عابد
 دست ایشان را گرفت و بمنزل بازگرداند و بجناب خال گفت
 من این طفل را آوردم که بشما بسپارم این طفل مثل سایرین
 نیست من قوه ای در این طفل میبینم که جز در حضرت
 صاحب الزمان در سایرین آن قوه نیست بگذارید در منزل
 بمانند و از ایشان خیلی توجه کنید اما حضرت خال بـ
 حضرت باب فرمودند که بمکتب بروند و مواظب باشند که
 مانند سایر اطفال رفتار نکنند . حضرت باب هم اطاعت
 فرمودند ولی در موقع معنی کردن بعضی از آیات قرآن علم
 الهی ایشان بر شیخ عابد معلوم میگردد زیرا ایشان معلوما
 داشتند خدا را دره که شیخ عابد که معلم ایشان بود مات
 و مبهوت میشد چون علم و دانش خود او هرگز به پایه معلومات
 حضرت باب نمیرسید .

بالاخره حضرت خال که آنوقت به تجارت مشغول
 بودند حضرت باب را هم با خود مشغول ساختند در آن زمان

هم صفات نيك درستی و امانت و راستی از ایشان ظاهر گردید و مثل همیشه اغلب اوقات به دعا و مناجات و نماز مشغول بودند و با خدای بیگانه به راز و نیاز می پرداختند که موجب حیرت اطرافیان میگردد .

پس از چند سال با دختر عموی مادرشان خدیجه بیگم ازدواج کردند و از این اقتران پسری متولد شد که نامش را احمد گذاشتند ولی احمد خیلی زود از این دنیا رفت و حضرت باب در مناجاتی فرمودند که " ای خدای من . ای بیگانه مقصود من قربان شدن بیگانه فرزند مرا بپذیر و قبول فرما و فدایشان او را فاتحه و علامت فدا شدن من در راهت قرار بده " در حقیقت حضرت باب فرزند خود را فدای فرمودند و آرزوی شهادت در راه محبت حضرت بها " الله را که ایشان من بیظهر بالله مینامیدند داشتند . البتہ باین آرزوی خو^{یش} هم بعد از اظهار مبارک نائل شدند و بمقام شهادت رسیدند .

(اقتباس از تاریخ نبیل)

۴- داستان امانت

جناب حاجی سید جواد کربلائی که یکی از مومنین اولیه بودند حکایت فرموده اند که ایشان وقتی عازم هندوستان بودند در بین راه به بوشهر وارد شدند و چون با حضرت

خال آشنائی داشتند بمنزل ایشان رفت و آمد میکردند
 و حضرت باب راهم میدیدند ایشان میگویند نهایت خضوع
 و خشوع یعنی فروتنی و لطف و محبت از سیمای آن بزرگوار
 آشکار بود سیمای مبارکشان آنقدر نورانی بود و اخلاقشان
 ملکوتی و رحمانی که هرگز نمیشود آنرا شرح داد و تمام مردم
 به پاکی و حسن رفتار و راستی گفتار و کردار و پرهیزکاری ایشان
 اقرار میکردند . حاجی سید جواد کربلائی میگوید شخصی
 يك امانتی را بحضور مبارك فرستاده بود که آنرا بفروشنند
 و قیمتش را برایش بفرستند البته صاحب جنس قیمت امانت
 را معین کرده بود . حضرت باب امانت را فروختند و قیمتش
 را فرستادند آن شخص دید که پولی را که فرستاده اند بیشتر
 از مبلغی است که تعیین کرده بود لذا با ایشان نامه نوشت
 و سؤال کرد که چرا بیشتر از آن مبلغ فرستاده اند حضرت باب
 در جواب نوشتند چون امانتی تو مدتی پیش من بود و فروش
 آن به تاخیر افتاد رواندیدم که بتوضرر و آید و مطابق
 قیمت همان وقت وجهش را برای تو فرستادم . آن شخص
 هرچه اصرار کرد که وجه زیادی را بحضور مبارك پس بفرستد
 قبول نفرمودند .

(اقتباس از تاریخ نبیل)

هـ داستان روح الله در محضر مبارك حضرت

عبد البهاء

روح الله طفلی بود سیزده ساله خیلی باهوش و با
 ادب . روح الله باید رخود جناب ورقاسفر میکرد و با آنکه
 طفل خرد سالی بود مردم را به دیانت حضرت بهاء الله
 دعوت میکرد خیلی شیرین زبان بود با ملایمت و نرمی صحبت
 میداشت همه او را دوست داشتند با نهایت ادب و وقار
 رفتار میکرد پدرش او را خیلی دوست داشت و از داشتن
 چنین فرزند ارجمندی شاد بود روح الله دروغ نمی گفت
 کلمات بد بر زبان نمیزداند خیلی خوب مناجات میخواند
 و مناجاتهای زیادی از برداشت پدر و مادر خود را احترام
 میکرد در حقیقت او ملائکه ای بود که سبب افتخار پدر و مادرش
 بود روح الله باید رخود بمکارفت تا اینکه حضور حضرت
 عبد البهاء مشرف شود او شنیده بود که حضرت عبد البهاء
 بسیار مهربان هستند همه مردم را دوست دارند و بهمینه
 محبت میفرمایند ولی خیلی میل داشت که از نزدیک هیكل
 مبارك را زیارت کند . پدر با او وعده داده بود که او را با خود
 به عکا خواهد برد و حضرت عبد البهاء را زیارت خواهد کرد
 روح الله خواب و خوراک نداشت تا آنجا منتظر چنین روزی بود
 تا آنکه بمقصود خود رسید . وقتی که حضور مبارك رسید خیلی

شاد بود وجود مبارك نسبت باو فوق العاده محبت
 میفرمودند و از او میخواستند که مناجات بخواند او هم بالحن
 بسیار خوب با او از بلند از بر مناجات میخواند و حضرت عبد البها
 میفرمودند احسنت احسنت : مرحبا مرحبا :

روزی حضرت عبد البها خطاب باو فرمودند :
 روح الله اگر آن قائی که مسلمانها باو اعتقاد دارند و منتظر
 او هستند بیاید توجه خواهی کرد ؟

روح الله باکمال ادب جواب داد .

— قربان اورا تبلیغ میکنم و با دلیل و برهان ثابت خواهم
 کرد که قائم موعود همان حضرت باب هستند که ظاهر شدند .
 وجود مبارك از هوش و ذکاوت این طفل شیرین گفتار بسیار
 شاد شدند و آفرین و مرحبا فرمودند .

(اقتباس از حکایات امری جلد اول)

۶- اشعار

مثنوی از روح الله ورقا

بسم ربنا الا عظم الابهی

جام می راساقیا سرشارکن

طوردل را از مییت پرنارکن

ساغری درده ز صهبای الست

تابه هوش آیم من مخمور مست

بر درم استاروهم وهم گمان

برهرم براوج هفتم آسمان

بگذرم زین تیره دام آب و خاک

رهسپرگردم به روحستان پاک

وارهم زین ملک پررنج و محن

رونمایم سوی روحانی وطن

بشنوم از گلشن جان روی دوست

بازگردم چون نسیم از کوی دوست

بامطر نغمه های جان فزا

بامبارک مژده های غم زدا

برملا گویم به احباب دیار

بیوم میثاق است یاران البدار

البدارای عاشقان روی دوست

روکنید از جان بسوی کوی دوست

(۱۴)

ای رفیقان دم غنیمت بشمرید

امرحق رانصرت و بهاری کنید

همتی یاران که این امرمبین

منتشر گردد در اقطار زمین

.....

..... الی آخر

مطلب دوم
سسسسسسسس

روزدوم محرم تولد حضرت بهاء الله جل زکره الاعلی

۱- مناجات

مناجات حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی

الها کریمایکتسا خداوندا

جودت وجود راهستی بخشید و موجود نمود . از دریای
رحمت محرومش نما این مظلومانرا در ظل سدره عدلت
مأوی ده و فقیران رابه بحر عنایت راه نماتوئی مالک جود
وسلطان عطا .

(ادعیه محبوب صفحه ۳۲۷)

مناجات حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فدا

هو اللّٰه

ای پاکس یزدان این نهالان جو یبار هدایت را
از باران ابر عنایت تروتازه فرما و به نسیم ریاض احدییت
اهستزای بخش و به حرارت شمس حقیقت جانی تازه عطا
نماتان شوونما نمایند و روز بروز ترقی کنند و شکفته گردند و پربار
و برگ شوند ای پروردگار جمله راهوشیارکن وقوت و اقتدار
بخش و مظاهرتائید و توفیق فرما که در نهایت برآزند گسی

در همین خلق محشور شون در تپسی مقتدر
توانا ۴۴

(از کارالمقرهین صفحه ۱۵۸)

۲- قسمت هائی از بیانات مبارک

حضرت بهاء الله جل زکرا لعلی میفرمایند :

جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده
است و قائد و سردار این جنود تقوی الله بوده اوست
در ای کل و حاکم بر کل

(اشراق پنجم)

حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه میفرمایند :

در عالم وجود نظر کن اجتماع و الفت و اتحاد سبب
حیات است و تفریق و اختلاف سبب ممات .

(مکاتیب اول صفحه ۳۵۶)

حضرت ولی امرالله روح المالعین له الفدا میفرمایند :

الیوم اساس اعظم و میزان اکمل و اتم و فارق بین حسق
و باطل اخلاق است نه اقوال .

(توقیعات مبارک جلد اول صفحه ۱۸۹)

۳- تاریخ حیات مبارک حضرت بهاء الله جل زکرة

الاعلی قبل از اظهار امر

حضرت بهاء الله نام مبارکشان میرزا احسینعلی است که در روز دوم محرم سنه ۱۲۳۳ هجری قمری در طهران تولد یافتند پدرشان میرزا بزرگ نوری یکی از وزراء آن زمان بودند . جمال مبارک و جمال اقدس ابهی و حضرت بهاء الله از القاب ایشان است و حضرت باب که میسر ظهور حضرت بهاء الله بوده اند ایشان را بعنوان من یظهره الله زکرة فرموده اند .

مادر حضرت بهاء الله از همان زمان کودکی آثار هوش و ذکاوت را در سیمای ایشان میدیدند و از حالات مبارک در شگفت بودند و میگفتند که ایشان مانند اطفال دیگر گریه نمیکنند و فریاد نمی زنند پدر ایشان هم بی نهایت بفرزند خود علاقه داشتند چنانچه بر سر در قصری که در قریه تاکر برای ایشان ساخته بودند و حضرت بهاء الله تابستانها به آنجا تشریف میبردند بخط زیبای خود نوشتند .

بر درگه دوست چون رسی گولبیک

کانجانه سلام راه دارند علیک

این وادی عشق است نگه دار قدم

این ارض مقدس است فاخلع نعلیک

والدین حضرت بها^۱ الله آثار بزرگی وعظمت را از سنین
 کودکی در سیمای مبارک میدیدند وهمیشه از ایشان تمجید
 میفرمودند و برای ایشان احترام زیادی قائل بودند صفات
 و رفتار و گفتار ایشان الهی بود وباسایرین فرق داشت از حیث
 محبت ومهربانی بی نظیر بودند ومورد ستایش عموم با وجود
 آنکه در هیچ مدرسه ای درس نخوانده بودند در فضل و کمال
 بی نظیر بودند و چون در جمعی حاضر میشدند و بیاناتی
 میفرمودند همگی از داشتن آنها معلومات در حیرت
 میشدند . حضرت بها^۱ الله در سن پنج یاشش سالگی
 خوابی دیدند و برای پدرشان تعریف کردند خواب مبارک
 این بود که در عالم خواب در باغی تشریف داشتند و دیدند
 که از اطراف پرندگان بسیار بزرگی برسرمبارک هجوم کردند
 ولی هیچکدام نتوانستند بایشان آسیب برسانند بعد به
 دریا تشریف بردند و شنا فرمودند این پرندگان هوا و ماهیان
 دریا همگی برسرمبارک هجوم نمودند اما از یتیم بایشان
 نصی رساندند . پدر حضرت بها^۱ الله شخصی را که معبر
 ومنجم بود و خواب تعبیر میکرد حاضر نمود و تعبیر خواب را از او
 خواست معبر در جواب گفت که حضرت بها^۱ الله در آتیه
 بکار بسیار بزرگی موفق خواهند شد و بمقام بزرگی میرسند
 که بزرگان تمام عالم بر ضد ایشان قیام خواهند کرد ولی

نمیتوانند بایشان ضرری برسانند .

حضرت بهاء الله در سنین جوانی درمازندران کسه وطن پدرشان بود و همچنین در طهران خانه و املاک زیادی داشتند و همیشه در این دو قسمت رفت و آمد میفرمودند به رعایا رسیدگی میفرمودند و بیچارگانرا دستگیری میفرمودند هنگامیکه با آسیه خانم که ایشانهم دختریکی ازوزرای آنزمان بودند ازدواج کردند در خانه ایشان بروی فقر و مستمندان بازگردید و در ماندگان غم خود را با آسیه خانم در میان میگذاشتند و آن دو وجود مقدس در دستان آنرا درمان میکردند حضرت بهاء الله مناظر طبیعت را بسیار دوست داشتند اغلب در چمن ها گردش میفرمودند و در کنار رودخانه بمناظر زیبا چشم می دوختند حضرت بهاء الله دارای خطی بسیار زیبا بودند و مانند پدرشان به زیبایی خط مشهور و معروف بودند در سن ۲۷ سالگی از ظهور حضرت باب بوسیله ملاحسین بشروه ای مطلع شدند و فوراً قبول فرموده برای پیشرفت امر مبارك قیام فرمودند و بكمك اصحاب حضرت باب شتافتند و در مرتبه هم در راه امر حضرت اعلى محبوس شدند و بواسطه محبوبیتی که داشتند نجات یافتند .

(اقتباس از خطابه مبارك و)

(تاریخ نبیئل)

۴- قسمتی از اشعار عند لیب که در وصف عید مولود
حضرت بهاء الله سروده .

هزارمژده عاشقان که صبح روز عید شد

کسی که بود لم یلد ولا دتش پدید شد

مخرق حجابها برغم هر عنید شد

ز مولد مبارکش جهان چه خوش جدید شد

ز بخشش و کرامتش بسی شقی سعید شد

ز بوی زلف آن صنم پدید شد بهارها

~~~~~

شه سریرلا مکان ز شهر نور آمده

مکلم کلیم خود ز کوه طور آمده

اب مسیح ز آسمان بیانگ صور آمده

جمال غیب لا یُری پی ظهور آمده

زمان غم تمام شد گه سرور آمده

کنید عیش و خوشدلی ز نید چنگ و تارها

۵- داستان رقص سرسافرخاته

يك وقتى جناب حاجى ميرزا حيد رعلی حضور مبارك حضرت بهاء الله مشرف شدند ولى البته ميدانيد تشرف احبباً<sup>۱</sup> براى مدت معين و محدودى بود چون مدت لازم تمام شد مرخص مي فرمودند جناب حاجى يك ماه بيشتراز موقع مقرر ماندند بباين طريق كه پس از تمام پانزده روز واسطه اى حضور حضرت بهاء الله فرستادند و التماس كردند و عريضه نوشتند كه اجازه فرمائيد اين مدت تمديد شود و از زيارت جمال مبارك و شنيدن بيانات شيرين لذت برند .

ايام مثل برق ميگذشت زير انسان وقتى غرق در خوشى و مسرت است متوجه گذشتن اوقات نيست . يك پانزده روز تمام شد پانزده روز دومي هم نيز يك بباين بود جناب حاجى محزون و معتموم بودند كه خدايا چه كنم چه چاره انديشم بزودى بايد از حضور مولاي مهربان خودم مرخص شوم و ديگر جمال نورانى اورا زيارت نكنم خداوند اخوت ترحمى فرما .

جناب حاجى چاره اى بفكرش رسيد حضور حضرت عيد البهاء رفت زير اعلاقه شديدى بايشان داشت و <sup>نست</sup> ويدا يگانه نفسى كه ميتواند بعد از صعود پدروا لا گهر عهده دار امر بهائى شود حضرت هيد البهاء هستند در موقع تشرف

حضور حضرت عبد البها<sup>ه</sup> عرض کرد .

— قربان نمیتوانم از این ساحت مقدس دورشوم آرزو دارم  
چندی دیگر را در اینجا بمانم چون این کلمات را ادا نمود  
گریه کرد و التماس نمود حضرت عبد البها<sup>ه</sup> که جناب حاجی  
را خیلی دوست داشتند و از ایمان و اخلاص ایشان آگاه  
بودند رویه حاجی کرده فرمودند اگر ضامن میدهی که  
پانزده روز دیگر هم مشرف باشی و بعد بکمال سرور و فرح  
مرخص شوی ما زونی .

جناب حاجی از این بشارت روح بخش سرتسلیم و تعظیم  
فرود آورد .

اما حضرت عبد البها<sup>ه</sup> فرمودند — به شرط ضامن .  
جناب حاجی که میبایستی ضامن معرفی میکرد فوراً عرض کرد .  
— ضامن من سرکار آقا ( یعنی خود حضرت عبد البها<sup>ه</sup> )  
هستند .

وجود مبارك تبسم فرمودند .

در همان هنگام حضرت بها<sup>ه</sup> الله در قصر تشریف داشتند  
قصر محل جلوس مبارك بود و مشرف به بیت مبارك حضرت  
عبد البها<sup>ه</sup> حضرت بها<sup>ه</sup> الله ورود جناب حاجی را به بیت  
مبارك حضرت عبد البها<sup>ه</sup> دیدند و یکفر از خدام را فرستادند  
و پیغام دادند که :

— جناب حاجی زود بمسافرخانه مراجعت کن چه که پانزده  
روز دیگر هم ماندی این پیغام مبارک مزاح آمیز و مزوج با  
عنایت و لطف خاصی بود . جناب حاجی از شدت سرور و  
شوق گوئی پ روز نمود تا به مسافرخانه رسید بشکنی زد و در  
همان حال در حضور همه مسافرین رقصید . و جمله احباء  
را به وجد و سرور آورد . آری جای رقص هم بود زیرا پانزده  
روز دیگر در حضور نفس مقدسی که عالم آرزوی ملاقات او را میگرد  
مشرف بود . خوشحال حاجی .

( اقتباس از حکایات امری جلد یک )

مطلب سوم  
—————

روز پنجم جمادی الاولی عید مبعث حضرت  
اعلی روح ماسواه فداه

۱- مناجات

از مناجاتهای حضرت بهاء الله جل زکرة الاعلی

الها پروردگار ما محبوباً مقصوداً

بتو آمده ام و از تو میطلبم آنچه را که سبب بخشش تو است  
توئی بحر وجود و مالک وجود لا زال لحاظت علت ظهور بخشش  
و عطاء عباد خود را محروم منما و از بساط قدس و قرب منع مفرماً  
توئی بخشنده و مهربان لا اله الا انت العزیز المنان .

( ادعیه محبوب صفحه ۳۵۱ )

از مناجاتهای حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه

ای پروردگار تو حفظ و حمایت فرما و بر رضایت موفق کن  
و این نهال بیهمال باغ هدایت را به فیض هدایت هسر دم  
طراوت و تروتازگی عطا فرما تا میروفا گردد و شمع منیرانجمن  
اصفیاتوئی مقتدر توانا

ع ع

( از مجله ورقا - سال دوم شماره ۷ )

۲- قسمت هائی از بیانات مبارکه

حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی میفرمایند :  
نزد اهل بهاء افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش  
است نه به وطن و مقام .

( از کلمات فرد وسیه )

حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی میفرمایند :  
به راستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است اورا به  
گفتار زشت میالائید .

( از کتاب عهدی )

حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه میفرمایند :  
اطفل بهائی باید در تحصیل علوم و فنون از سایر اطفال  
ممتاز باشند زیرا مشمول نظر عنایتند . آنچه اطفال دیگر  
در مدت یکسال تحصیل نمایند تازه نهالان جنت عرفان  
کودکان بهائی باید در مدت یکماه تحصیل کنند .

( از آثار مبارکه منتخباتی در باره )

تعلیم و تربیت )

حضرت ولی امرالله روحی لا حواء الفداه میفرمایند :  
امر عزیز الهی اختصاص بکشوری و پانزادی و باحزبی  
نداشته و ندارد پیامش عمومی است و نقطه نظر گاهش  
نجات و وحدت عالم انسانی . ( توقیعات مبارکه جلد اول )

## ۳- تاریخچه اظهار امر مبارک حضرت نقطه اولی

حضرت باب شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری در شیراز ربیت مبارک به ملا حسین بشرویه ای اظهار امر فرمودند و ملا حسین بنا بر بشارتیکه استاد انش شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی با و داده بودند منتظر ظهور قائم آل محمد بود حضرت باب با و فرمودند که ایشان موعودی که آنها سالها انتظار ظهورشان را کشیده اند ملا حسن همین که سئوالاتی را که از ایشان نمود مطابق دلخواه یافت و آیات مبارک را ملاحظه نمود ایمان آورد هیکل مبارک خود را باب و ملا حسین را باب الباب نامیدند و فرمودند که بعد از ایشان هفده نفر دیگر هم بحضرتشان ایمان خواهند آورد که که با حضرت باب الباب هجده نفر میشوند که حروف حی نامید خواهند شد .

البته حروف حی کسانی بودند که بعد از اقبال بامر جدید جان و مال و هستی خویش را در راه پیشرفت امر مبارک فدا نمودند و حضرت باب هم که بشارت بظهور من یظهره الله یعنی حضرت بهاء الله میدادند گرفتار بلایای شدیدی شدند و دشمنان به ازیت و آزار ایشان پرداختند و بعد از سفر مکه آن حضرت با صغهان عزیزت فرمودند و سپس ایشان را به تبریز تبعید کردند بعد از تبریز در قلعه ما کوا ایشان را محبوس



نمودند و بعد از ماکوبه چهریق فرستادند و پس از آن ایشانرا به تبریز آورده در نهایت ظلم و جفا وجود مقدسشانرا شهید نمودند . حضرت اعلی که آرزوی شهادت در راه محبت حضرت بهاء الله را داشتند جان خویش را فدا نمودند و در کتاب آسمانی خویش که کتاب بیان نام دارد احکامی را آوردند که قبول آنرا به حضرت بهاء الله واگذار فرمودند .

حضرت اعلی در جمیع اوقات بشارت به سینه نه میدادند و میفرمودند در سینه نه سعادت کلی حاصل میکنید و بیه لقا الله فائز میشوید . البته این اشاره به نزول وحی و اظهار امر خفی حضرت بهاء الله در سیاه چال طهران است یعنی نه سال بعد از اظهار امر حضرت اعلی حضرت بهاء الله از طرف خداوند برای هدایت مردم و تربیت اهل عالم مبعوث شدند و اظهار امر فرمودند مردم نادان که قصود داشتند دیانت حضرت باب را از بین ببرند و ایشانرا شهید نموده بودند و پیروان ایشانرا از بزرگ و کوچک از دم شمشیر می گذراندند مشاهده نمودند که نه تنها امر مبارک معدوم نشد بلکه روز بروز بر رونقش افزوده گردید و بر تعداد پیروان آن امر الهی اضافه شد .

در همان شبی که حضرت باب اظهار امر فرمودند واقعه دیگری نیز اتفاق افتاد آن این است که در طهران در منزل

حضرت بهاء الله طفل مبارکی به دنیا آمد که نامش را عباس گذاردند و ایشان بعد هالقب عبدالبهاء (یعنی بنده حضرت بهاء الله) را برای خویش انتخاب فرمودند حضرت عبدالبهاء نفس مقدسی هستند که بعد از صعود حضرت بهاء الله مبین آیات مبارکه هستند و مولای اهل بهاء میباشند بنا بر این روزینجم جمادی هم روزبعثت حضرت اعلی است و هم روز تولد حضرت عبدالبهاء ولی حضرت عبدالبهاء که خود را بنده حضرت بهاء الله میدانستند فرمودند که تولد ایشان را بهائیان جشن بگیرند و این روز را بنام روزبعثت حضرت اعلی بنامند و در این روز به فرح و شادمانی بپردازند حضرت عبدالبهاء در خطابه ای فرمودند: " امروز روز بسیار مبارکی است متبرک و متیمن است طلوع انوار صبح هدی است مبداء و منشاء امرایی است پرتوا شراق شمس حقیقت است... الی آخر بیانه الاحلی از آنجائیکه بفرموده مبارک ابتدا دیانت بهائی از این روز شروع میشود در روزبعثت حضرت اعلی عید بزرگ و مبارکی است که ما باید این روز را جشن بگیریم و شادی نمائیم .

(اقتیای از خطابه مبارکه حضرت عبدالبهاء)

(تاریخ نبییل)

## ۴- داستان خدا حافظی

بالاخره بعد از اظهار امر حضرت اعلیٰ و تصدیق جناب باب‌الباب بامر مبارک هفده نفر دیگر تدریجاً بعضی در عالم رویا و بعضی هم در حال نیاز و آنکه بعد از تشرف به حضور حضرت اعلیٰ مؤمن شدند و حروف حی تکمیل شد و حضرت اعلیٰ هر یک را به ماموریتی که بمنظور رساندن ندای امر الهی بگوش جمیع بود فرستادند و خود ایشان هم بطرف مکه معظمه حرکت فرمودند . که این آئین اعظم را بگوش شریف مگسه و کسانی که برای حج می‌آمدند برسانند در این سفر آخرین نفر از حروف حی ملامحمد علی بارفروش ملقب به جناب قدوس همراه حضرت باب به مکه رفتند حضرت اعلیٰ در موقع اقبال جناب قدوس به ملا حسین فرمودند ( ما در عالم روح با او مکالمه کردیم ) آری آن نفس مقدس بایشان مؤمن شد و جزو حروف حی قرار گرفت .

حضرت باب در موقع حرکت به سمت مکه بیاناتی به حروف حی فرموده اند که ما آنرا خدا حافظی نام نهاده ایم اما این بیانات دستور العملی است برای هر فرد بهائی مومن که باید برای تبلیغ امر الله آنرا انجام دهد آن بیانات مبارک خلاصه شده و بطور ساده بیان میشود تا آن را با خاطر داشته باشید .  
ای یاران عزیز من : شما در این ایام حامل پیام الهی

هستید خداوند شمار امخزن اسرار خویش انتخاب فرموده  
تا امر الهی را ابلاغ نمائید . بواسطه صدق گفتار و رفتار خود  
نمایند قوت و نورانیت ربانی گردید . . . . بیانات مبارکه  
حضرت مسیح را که بشاگردان خود فرمودند بسیار آورید  
و قتیکه میخواستند آنان را برای تبلیغ باطراف بفرستند بآنها  
فرمودند شما مانند آتشی هستید که در شب تاریک برفراز کوه  
بلند افروخته گردد . باید مردم از نورانیت شما مهتدی شوند  
باید طهارت ذات و حسن رفتار شما طوری باشد که مردم دنیا  
بواسطه مشاهده حسن گفتار و رفتار شما بسوی پدر آسمانی  
که منبع فیض جاودانی و سرچشمه فضل ابدی است متوجه  
گردند . . . .

شمانمک زمین هستید اگر نمک فاسد باشد باچه چیز  
اصلاح خواهد شد . انقطاع شما باید بدرجه ای باشد که  
در هر شهری برای تبلیغ امر الله داخل شوید از مردم آن شهر  
بهیچوجه اجرومزدی توقع نداشته باشید غذا و طعام طلب  
نکنید و هنگامیکه از آن شهر میخواهید خارج شوید گرد کفشها<sup>ی</sup>  
خود راهم بتکانید تا چنانچه منقطع و طاهر وارد آن شهر  
شدید همانطور هم خارج گردید . الی آخر . . . .

هیكل مبارك از این قبیل بیانات به حروف حسی  
فرمودند و از ایشان خواستند که بواسطه اعمال نیک به

حقانیت کلمه الله شهادت دهند و فرمودند که در طول و عرض جهان پراکنده شوند و با قدم ثابت و قلب بی آرایش راه را برای آمدن روز خدا (مقصود ظهور حضرت بهاء الله است) مهیا کنند.

پس از آنکه بیانات حضرت باب اتمام پذیرفت و روح تازه ای در بدن حروف حق دیده شد هر یک را ما موریتی دادند و بگوشه ای از ایران و بغداد و هند فرستادند که به تبلیغ امر مبارک پردازند و فرمودند که در هیچ جا و نزد هیچکس اسم و رسم هیچکس را اظهار نکنند فقط بگویند که باب موعود ظاهر شده آنگاه با همه خدا حافظی فرمودند و اجازه سفردادند.

( اقتباس از تاریخ نبیل )

#### ۵- داستان دستورزندگان

رفتار و کردار و گفتار انبیای الهی برای بشر درس بسیار گرانبهائی است کسانی که به حضور حضرت اعلیٰ مشرف شده اند از رفتار و کردار و گفتار آن مرئی آسمانی و معلم یزدانی خاطرات بسیار شیرینی داشتند که برای ما به یادگار باقی گذاشته اند. از جمله حکایت کرده اند که روزی حضرت باب دستور فرمودند که قدری عسل خریداری شود. بعد از آنکه عسل

خریده شد از قیمتش سؤال فرمودند . پولی که برای قیمت  
عسل پرداخته شده بود گران بود یعنی فروشنده عسل  
را گران فروخته بود حضرت اعلی فرمودند :

— عسل خوب ممکن است از این ارزانتر خریده شود —  
خودم تاجر بوده ام شما باید در همه کارها و معاملات از من  
پیروی کنید . کوشش نمائید که همسایگان خودتان را گول  
نزنید و مواظب باشید که کسی هم شمارا فریب ندهد این است  
روش و رفتار پیشوا و مقتدای شما .

حضرت اعلی با آن قلب رئوف و مهربانی که داشتند  
هیچوقت راضی نمی شدند که نسبت به هیچکس از افراد  
نوع انسان برخلاف عدل و انصاف رفتار شود ولو آنکه آن فرد  
از ناتوانترین و بیچاره ترین افراد باشد . . . .  
حضرت اعلی دستور فرمودند که عسل را به صاحبش برگردانند  
و عسل بهتری با قیمت ارزانتر خریداری کنند .

( اقتباس از حکایات امری )

( جلد پنجم )

۶- قسمتی از اشعار جناب عبدالکبیر راجع به اظهار

امر حضرت ربّ اعلی

باز آن یار دلنواز آمد

باد و صد ناز و غمزه باز آمد

در جمادی نمود کشف نقاب

هر جمادی باهتزاز آمد

بی صید طهور دل رسماً

همچو شاهین و شاهباز آمد

هله بچارگان سرور کنید

که شهنشاه چاره ساز آمد

ای شهبان بر درش نیاز آرید

که خداوند بی نیاز آمد

خوانده ای گرتو جاہ ربّک را

ربّ شاهنشاه حجاز آمد

شهر شیراز از تجلیسی او

کعبه قدس اهل راز آمد

هر شهبی کان رخ چومه نگر نیست

مات او گشت و پسا کب باز آمد

درگستان عشق بلبل روح

هم بدین نکته نغمه ساز آمد

جلوه گردش ز پرده طلعت دوست

جان عشاق محو طلعت اوست

~~~~~

۷- قسمتی از اشعار جناب نعیم در وصف حضرت عبدالبهاء

ای رخت جنت جمال قدم

برترین حجت جمال قدم

برترین حجتی و گشته دست

آیت رحمت جمال قدم

آیت رحمتی و شد قلمت

شاهد قدرت جمال قدم

شاهد قدرتی و در همه وقت

قائم خدمت جمال قدم

قائم خدمتی و در همه جا

ناشرطت جمال قدم

ناشرطتی و در همه ملک

رافع راییت جمال قدم

رافع راییتی و از دل و جان

عاشق طلعت جمال قدم

عاشق طلعتی و حضرت تو
بنده حضرت جمال قدم
ماتورا بنده و تو بنده او
مابتوزنده و توزنده او

قسمتی از بهار به نعیم در وصف حضرت عبد البها*
سر مکرم توئی رمز منم توئی
فصن معظم توئی اکبر و اعظم تو^{ئی}
اصل مقدم توئی اسبق واقدم توئی
بیش توئی کم توئی قطره توئی یم توئی
این تو آن هم توئی خداوندگار
دیده چکار آیدم اگر نجوید لقا
لب به چکار آیدم اگر نگویید ثنا
تن به چکار آیدم اگر نگررد فنا
سره چکار آیدم اگر نباشد فدا
جان به چکار آیدم اگر نسازم نثار
طلعت شمس الشمس طلعت عبد البها* است
قدرت ربّ النفوس قدرت عبد البها* است
رحمت ربّ الربوب رحمت عبد البها* است
حضرت غیب الغیوب حضرت عبد البها* است
زات الله الاله زات همین شهریار

(۳۶)

مطلب چهارم

~~~~~

عید اعظم رضوان اظهار امر علی حضرت بها<sup>۱</sup> الله

۱- مناجات

مناجاتی از حضرت بها<sup>۱</sup> الله جل ذکره الاعلی

## پاکپادشاهها

هر آگاهی بر یکتائیت گواهی داده توئی آن توانائی

که جودت وجود را موجود فرمود و خطای عباد

عظایت را بخاندان داشت ای کریم از مطلع نورت منور نما و از مشرق

غنایت ثروت حقیقی بخش . توئی بخشنده و توانا

( ادعیه محبوب صفحه ۳۲۸ )

مناجات از حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> روح ماسواه فدا<sup>۱</sup>

## هو اللّٰه

ای پروردگار این نهال بوستان هدایت را به فیض

سحاب عنایت پرورش ده و این سرو جویبار محبت را به نسیم

الطاف اهتزاز بخش این شمع عشق و شوق را در زجاج

الطاف از بهای اطراف محافظه نما انک انت الکریم .

ع ع

( از مجله ورق سال سوم شماره دوم )

## ۲- قسمت‌های از بیانات مبارک

حضرت بهاء الله جل زکرة الاعلى میفرمایند :

ای دوستان من : در سبیل رضای دوست مشی نمائید

ورضای او در خلق او بوده و خواهد بود یعنی دوست بسی

رضای دوست خود در بیت او وارد نشود و در اموال او تصرف

نمایید و رضای خود را بر رضای او ترجیح ندهد و خود را در

هیچ امری مقدم شمارد . . .

(کلمات مکنونه)

حضرت بهاء الله جل زکرة الاعلى میفرمایند :

ای اغنیای ارض : فقرا امانت منند در میان شما پس

امانت<sup>پد</sup> زیاد درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپرداز

(کلمات مکنونه)

حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه میفرمایند :

ایمان مانند شجر و تقوی و عمل پاک بمثابة ثمر است .

(مکاتیب دوم صفحه ۳۰۵)

حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه میفرمایند :

محبت و دوستی با عموم اهل عالم از تعالیم اساسیه

شریعت الهیه است تا چه رسد به دوستی و آشتی در بین

احباء الله . . .

(توقیعات مبارک جلد اول صفحه ۲۳)

۳- قسمتی از لوح مبارك حضرت بهاء الله جل جلاله

در عظمت عید رضوان

هوالمعلی العالی الاعلی

ای بلبلان الهی از خارستان زلت بگستان ممنوی

بشتابید وای یاران تریبی قصد آشیان روحانی فرمائید

مژده بجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابها<sup>ی</sup>

گلزار قدم را گشوده چشمه را بشارت دهید که وقت مشاهده

آمد و گوشه را مژده دهید که هنگام استماع آمد دوستان

بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و هد هدان سبا

را آگ کنید که نگاران بار داده . ای عاشقان روی جانان

غم فراق را بر سر وصال تبدیل نمائید و سم هجران را به شهد

لقابیا میزید . . . الی آخر بیانیه الاحلی

( از ایام تسعه صفحه ۳۱۹ )

#### ۴- مطالبی راجع به عید اعظم رضوان

عید رضوان که در آیات الهیه بمید اعظم و سلطان اعیاد نامیده میشود از بزرگترین اعیاد دیانت بهائی است زیرا حضرت بهاء الله هنگامیکه قصد داشتند بواسطه سرگونی از بغداد به اسلامبول تشریف ببرند ابتدا به باغ نجیب پاشا که در خارج شهر بغداد واقع بود تشریف بردند و مدت دو روز در آن باغ تشریف داشتند آن زمان مطابق بود به اول اردیبهشت ماه یعنی ۲۲ ماه آپریل ۱۸۶۳ که نوزده سال از ظهور حضرت اعلی میگذشت بدستور مبارک در آن باغ خیمه هائی برپا کرده بودند و از آنجائیکه فصل بهار و موسم گل وریحان بود هر روز باغبانها مقدار زیادی گل چیده در جلوی خیمه مبارک خرمن مینمودند و حضرت بهاء الله دوستانی را که مشرف میشدند در خیمه مبارک می پذیرفتند و در کنار خرمهای گل جلوس فرموده بیانات میفرمودند و گاهی هم در خیابانهای باغ که بوته های گل در اطراف آن روئیده و عطر جانفزای آنها فضا را معطر ساخته بود قدم میزدند .

مدت دو روزه روز عیقل مبارک در باغ تشریف داشتند و الواج بسیار غرائی نازل فرمودند و واردین را که دسته دسته مشرف میشدند باین ظهور اعظم بشارت میدادند و به همگی مردم اظهار میفرمودند که خداوند ایشان را برای تربیت اهل عالم

و تحقق وحدت و یگانگی نوع بشر ما مور فرموده و این اظهار امر  
 عینی مبارک بود روزنهم عائله مبارکه وارد باغ نجیب پاشا که  
 باغ رضوان معروف گردید شدند و روز و ازدهم از باغ رضوان  
 بطرف اسلامبول عزیمت فرمودند گرچه حضرت بهاء الله  
 رادشمنان از بغداد سرگون نمودند و موقع خروج ایشان دو  
 واحباً الهی گریه وزاری مینمودند اما حضرتشان در نهایت  
 عظمت و بزرگی و جلال باغ رضوان تشریف بردند و علناً اظهار  
 فرمودند که ایشان من یظهره الله هستند و فرمودند موعود  
 کل امم و مظهر ظهور کلی الهی میباشد در آن دوازده روز  
 که در باغ رضوان تشریف داشتند فوج فوج از بزرگان و علما  
 و فضلا و حتی والی بغداد مشرف شدند و عظمت امر مبارک بر  
 همه معلوم گردید در موقع خروج از باغ جمع زیادی از مردم در  
 خارج شهر جمع شده بودند تا از وجود مقدسشان وداع کنند  
 بعد از آنکه جمال مبارک سوار شدند بانکه اذان از خارج باغ  
 بلند شد و ندای الله اکبر الله اکبر در فضا پیچید حضرت  
 عبد البهاء در یکی از خطابات مبارک میفرمایند :

" از برای احباً الله یوم سروری اعظم از این نمیشود  
 بدلیل چند دلیل اول یومی است که عظمت امر الله ظاهر  
 و باهر شد . دلیل ثانی جمیع اعداء الله خاضع شدند  
 دلیل ثالث اعلان من یظهره الله گردید دلیل رابع

جمال مبارك در نهايت سرور و روح و ريحان چنين سفر  
 مباركي فرمودند ملاحظه كنيد كه جمال مبارك در آن سرگوني  
 چه سروري داشتند كه در آن ايام اعلان امر الهی نمودند...  
 بدستور مبارك<sup>اين</sup> دوازده روزه عيد رضوان موسوم گرديد  
 و روز اول ونهم و دوازدهم آن از ايام محرمة است يعنى كار  
 و كسب براى اهل بها<sup>ه</sup> حرام است و اطفال دبستان و  
 دبيران هم بايد با اجازه اوليا<sup>ه</sup> مدرسه تعطيل نمايند .  
 آرى مخالفان كه مى پنداشتند با سرگوني حضرت  
 بها<sup>ه</sup> الله امر الهی خاموش ميشود ايشان را به اسلامبول  
 وادرنه و هكاتبعيد نمودند اما از آنجا كه اراده الهی چيز  
 ديگرى بود عظمت امر الله روز بروز افزايش يافت و جميع عالم  
 را احاطه نمود و روضه مبارك كه محل استقرار عرش مبارك  
 حضرت بها<sup>ه</sup> الله است قبله گاه جميع گرديد و اهل بها<sup>ه</sup>  
 از تمام نقاط دنيا بان سونمازى گذارند و از تمام ممالك  
 براى زيارت بكوى يارمى شتابند .

( اقتباس از تاريخ نبيل و يكي از خطابات )

( حضرت عبد البها<sup>ه</sup> )

هـ - داستان علاقه جمال مبارک به مناظر طبیعی

مناظر طبیعت واقعاً دوست داشتنی است خرمی و سبزی بوستان و گلهارنگارنگ زیبای گلستان قلب انسانرا شاد میکند فصل بهار لذت بخش است باران بهاری روح جدید در بدن مرده گیاه می دهد نسیم ملایم طراوت و تازگی به موجودات می بخشد . خورشید تابان با حرارت ملایم خود سبزه ها را پرورش می دهد - زندگانی در دامان طبیعت خرم و آرام انسانرا زنده دل و شادمان میسازد . حضرت بهاء الله صفای طبیعت را بسیار دوست داشتند از سبزه و گل و ریاحین و نغمات روح افزای بلبل لذت می بردند . ولی دشمنان حضرت بهاء الله نگذاشتند که ایشان از نعمت آزادی برخوردار باشند و از طبیعت زیبا و سبزی و خرمی گلهای و تماشای داشتند و صحرا محظوظ شوند . قریب چهل سال عمرنازنین در تبعید و بی سروسامانی و یازندان گذشت و اسباب آسایش و آرامش در این جهان پر آلاش برای آن همیکل مکرم میسر نبود .

روزی در سفر امریکا حضرت عبدالبهاء به محلی رسیدند که بسیار خوش آب و هوا و از هر طرف سبز و خرم و در نهایی طراوت و صفا بود حضرت عبدالبهاء از مشاهده آن منظره زیباییاد حضرت بهاء الله این بیانات را فرمودند :



( ۴۳ )

" کاش جمال مبارك باين صفحات تشریف آورده بودند  
 از بس جمال مبارك اين مناظر را دوست ميداشتند اغلب در  
 سفر هر جا نيكه سبزی بیشتر و صحرای خرم تر بود امر بتوقف  
 ميفرمودند و وقتی از کنار دریاچه ای مرکب مبارك میگذاشت  
 چنان آن سبزی صحرای و صفای آب و لطافت هوا در نظر  
 مبارك مقبول افتاد که تا چند ساعت مکث فرمودند در حالیکه  
 جمیع قافله ایستاده و منتظر حرکت بودند و هیچ يك جسرات  
 جسارت و شکایت از تاخیر حرکت نداشت . "

( از حکایات امری جلد اول )

٦- قسمتی از اشعار جمال مبارک ( اشاره بظهور الهی )

حور بقا از فردوس علا آمد با چنگ و نوا آمد با کاسه حمرا آمد

هله هله هله یابهارت  
هله هله هله یابشارت

با غمزه جانمی با مزه فانمی بارقص و نوا آمد

هله هله هله یابشارت

باگیسوی مشکین با لعل نمکین از نزد خدا آمد

هله هله هله یابشارت

دو سیف ز ابرویش صد تیر ز مژگانش بهر دل ما آمد

هله هله هله یابشارت

با نغمه ورقها با رنه ابهی با طبل و لوا آمد

هله هله هله یابشارت

با کفه بیضا باگیسوی سودا چون از در موسی آمد

هله هله هله یابشارت

این نغمه داودی از سدره لاهوتی باروح مسیحا آمد

هله هله هله یابشارت

با جذب و وفا با شور و عوا در مشرق ها آمد

هله هله هله یابشارت

با نور هدی از صبح لقا با طور سنا آمد

هله هله هله یابشارت

..... الی آخر بیانہ الاحلی

## ٧- قسمتی از شعر جناب نبیل زرنندی

ساقیاعید اعظم آمد خیز  
 سالکین رازباده کن لبریز  
 غم دل‌های درد مندان را  
 ببرازباده نشاط انگیز  
 باده امده که تابه باد هم  
 خرمن عقل و طاعت و پرهیز  
 گو به مطرب که با هزار طرب  
 چنگ درنای چنگ در آویز  
 به سرافیل امر گو که دم  
 نفعه صورت روز ستا خیز  
 مردگان را هدیه حیات بدیع  
 بندگان را کند ز مهر عزیز  
 گو بر ضوان که با هزاران شوق  
 صحن فردوس را کند گل ریز  
 طره مشک فام غلمان را  
 سازد از بوی یار عطر آمیز  
 که شهنشاه ملک زیبائی  
 مستوی شده به عرش ابهائی

## مطلب پنجم

~~~~~

(چند بازی)

این سه بازی بهترین بازی برای شرکت کنندگان
سنین کمتر در جشن ها است .

۱- اطفال را در اطاق جمع نموده تا بشکل دایره
بایستند یکی از اطفال را در وسط دایره نگاه داشته چشم
اورا به بندید بعد بهر يك از اطفال نام مخصوص بدهید
مثلا نام میوه ها و یا درختان و یا حیوانات بعد به طفلی که
چشم بسته است بگوئید یکی از نامهای را که ذکر کرده اید
صد ا کند مثلاً صد ا کند (هلو) صاحب اسم باید بگوید من
هستم کودک چشم بسته باید بطرف صد ا برگردد و نام اصلیش
را که از روی صدای او تشخیص داده بگوید مثلا بگوید :
" نسرين توهستی ؟ " اگر صحیح گفت چشم اورا باز نموده
چشم دیگری را می بندید و اگر اشتباه گفته باشد باید باز هم
تکرار کند و اسم دیگری را صد ا کند اگر تا سه مرتبه طفل چشم
بسته نتوانست صاحب صد ا را پیدا کند چشم اورا بازی کنید
و چشم دیگری را می بندید .

۲- طفلی را از اطاق بیرون میفرستید و یکی از اشیاء
اطاق را در نظر میگیرید و آهسته نام آنرا با اطفالی که در
اطاق هستند در میان می گذارید بعد طفلی را که بیرون

است صدا میکنند او داخل میشود آهسته بامداد روی میز
 میزنید و از طفل میخواهید بطرف آن شیئی که شما در نظر
 گرفته اید برود هر چه او بطرف شیئی نزدیکتر میشود شما
 صدا را بلند میکنید و هر چه دور میشود صدا آهسته ترمی گردد
 آن طفل باید از صدا جهتت را که باید برود تشخیص دهد
 و هر وقت صدا خیلی بلند شد بداند که بان شیئی رسیده
 بایستد و نامش را ببرد .

۳- در اطاق کودکان را امر بسکوت کنید و از آنها

بخواهید که صداعای خارج اطاق را که می شنوند از قبیل
 صدای پاصدای باد صدای پرندگان و غیره را بخاطر بسپارند
 و پس از چند ثانیه از هر يك بپرسید که چه صدائی شنیده اند.
 این بازیها را برای اطفال سنین بالا تر انتخاب کنید .

۱- آموزگار کلمه ای را بیان میکند و یکی از شاگردان باید

شعری را که آن کلمه در آن شعر باشد بگوید . و اگر او نتوانست
 بلافاصله دیگری میگوید ممکن است تمام شاگردان در گفتن
 این شعر شرکت کنند .

۲- آموزگار اسم شهری را میگوید و کودکان به ترتیب

خصوصیات آن شهر را بیان میکنند برنده کسی است که
 بیشتر با وضاع و احوال آن شهر آشنا باشد .

۳- عده ای دایره وارمی ایستند و چشم یکی از آنها

رامی بنیدید اطفال جای خود را عوض میکنند و طفلی که چشمش را بسته است با همه کودکان که ایستاده اند دست میدهد و خیلی مختصر احوالپرسی میکند اگر طفل چشم بسته نام اطفالی را که با او صحبت میکنند صحیح بگوید برنده است.

٤- یک نفر حکایتی را از خود می سازد و شرح میدهد پس از یک دقیقه آموزگار امر بسکوت میکند و از دیگری میخواهد که بقیه داستان را از خودش بسازد و باز هم پس از دقیقه ای به شخص دیگری محول میشود همینطور باید ادامه داد تا حکایت تمام شود هر کس نتوانست ادامه دهد باخته است از جمع خارج میشود .

٥- یکی از کودکان اسم شهری را میگوید دومی باید نام شهری را بگوید که حرف اول آن با حرف آخر شهر اول یکی باشد مثلا اولی میگوید اصفهان دومی باید بگوید نجف آباد هر کس نتواند بدون مکث و فورا جواب بدهد از ردیف خارج میشود در این بازی میتوان از اسامی دهات هم استفاده کرد و اگر پیدا کردن اسامی برای اطفال مشکل است آموزگار میتواند اسمهای را قبلا در نظر بگیرد و برای مثال قبل از شروع بازی برای آنها بخواند تا اطفال در خاطر بسپارند .

٦- یکی از کودکان بر روی کاغذ جمله ای را می نویسد و روی نوشته را باندازه همان جمله تا میزند بطوریکه کلمه آخرش پیدا باشد و آنرا به طفل پهلوشی میدهد آن طفل باید جمله ای را بسازد که کلمه اولش همان کلمه آخرین نفر قبلی باشد بعد از آنکه عده ای نوشتند کاغذ را باز میکنند و میخوانند.

٧- اگر در موقع پذیرائی خوراکی میآوردند قدری از آن را برداشته در دو بشقاب بگذارید و چشم و نقر را به بندید تا در دهان یکدیگر خوراکی بگذارند این بازی خالی از تفریح نیست .
